

**Comparative comparison of the components of love in the
thought of Molana Jalaluddin Balkhi and Ervin Yalom**

Masoumeh Ghasemlou qidari¹, Morteza Razakpour², Mohammad
Ismail Ebrahimi³

Abstract

Love is one of the most important and fundamental mystical topics that is prominently raised in Islamic mysticism and in the works and thought of Molana; In the way that in Masnavi, love is one of the ways to reach God's connection and perish in His essence and survive in Him. In Molana's mystical thought, the ultimate goal of love is the unity of the lover and the beloved; But in Yalom's opinion, love is one of the meaningful components of life. He acknowledges the power of love in transforming a person and giving meaning to life. Although he likened love to religious ecstasies; But due to not believing in the supernatural and not paying attention to spiritual matters among the types of love, he has only paid attention to earthly love. Among the types of earthly love, his attention is mostly focused on carnal and somehow moral love. This research aims to investigate the components of love in the thought of Molana and Yalom in a descriptive-comparative way. The result of the research shows that Yalom believes that love should be mature and developed and believes that love brings with it responsibility and the person in love should be responsible for the physical and psychological needs of the beloved and for his/her uniqueness, be valued Like Yalom, Molana believes that love gives meaning and warmth to life, and also that love brings responsibility; In such a way that his alignment with Yalom in this theory is clearly visible in his poems.

Keywords: Comparative literature, love, Islamic mysticism, Masnavi, Molana,

¹PhD student, Department of Persian Language and Literature, Hamedan Branch, Islamic Azad University, Hamadan, Iran

²Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Hamedan Branch, Islamic Azad University, Hamadan, Iran. (Corresponding author), Email: morteza.razaghpoor@yahoo.com

³Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Hamedan Branch, Islamic Azad University, Hamedan, Iran - Email: Mse58_2007@yahoo.com

Sources and references

Book

- 1) Plato, (2018), the collection of Plato's works, Tehran: Khwarazmi.
- 2) Sultan Volad, (1938), Voladnameh, introduction and correction by Jalaluddin Homai, Tehran: Aghaz Publications.
- 3) Ghanimi Hilal, Mohammad, (2004), Al-Adab al-Maqaran, Egypt: Nahda Misr.
- 4) Farakna, William K. (1998), translated by Hadi Sadeghi, Qom: Taha.
- 5) Kafafi, Mohammad Abdussalam, (2011) Comparative Literature, translated by Seyyed Hossein Seidi, Mashhad: To be published.
- 6) Majlesi, Mohammad Baqer, (1982), Bihar al-Anwar, Beirut: Dar al-Ahiya.
- 7) Misbah Yazdi, Mohammad Taqi, (2014), Teaching Philosophy, Qom: Imam Khomeini Educational and 8) Research Institute.
- 9) Molavi, Jalaluddin Mohammad, (1985), Masnavi Manavi, edited by Nicholson, Tehran: Molly Publications.
- Yalom, Ervin, (2016), existential psychotherapy; Translated by Sepideh Habib; Tehran: Ney Publishing.
- 10) (2008), Mom and the meaning of life; Translated by Sepideh Habib; Ch 5, Tehran: Drop Publishing.
- 11), (2016), Yalom Khanan (an anthology of Ervin Yalom's most famous works), translated by Hossein Kazemi Yazdi, Tehran: Pandar Taban Publications.
- 12), (2012), Schopenhauer's treatment, translated by Hamid Tofani and Zahra Hosseinian, Mashhad: Taraneh.
- 13), (2008), Gazing at the Sun, translated by Uranus, Polar Race of the Celestial Race and Paraneh Vali, Tehran: Iran Ban.
- 14), (2009 A), Art of Therapy, an open letter to the new generation of psychotherapists and their patients, translated by Sepideh Habib, Tehran: Drop.

Articles and dissertations

- 15) Agha Mohammadi, Khadijah (2012). "Comparison of love in Maulana's Masnavi and Behgoud Gita", master's thesis, supervisor Nouri Sadat Shahangian, Al-Zahra University.
- 16) Bakshi, Ali and others (2019). "Review and analysis of the concept of Taysir in Masnavi al-Masnavi and Ghazalyat of Shams by Molana and comparing it with the opinions of Islamic jurisprudence", Journal of Comparative Literature, Vol. 4, pp. 140-160.
- 17) Pourakber, Leila (2019). "Comparative study of the meaning of life from the point of view of Ibn Sina, Mulla Sadra and Ervin Yalom",

doctoral dissertation, supervisor Dr. Ainullah Khademi, Shahid Rajaei University of Education.

18) Javed Mozafari, Sara and Alimi, Mandana (2017), "Narrative-cognitive analysis of the story of Touti and Bazargan Mashnavi based on the theory of time in Gerard Genet's narrative", *Jastarnameh Magazine: Comparative Literature (Persian-English)*, Vol. 6, pp. 35-55 .

19) Deilminejad, Halimah (2018). "The use of love in the Qur'an and the thoughts of Rumi and Hegel based on the intertextual approach", *Azad Persian Language and Literature Journal*, Sanandaj, Vol. 41, pp. 111-140.

20) Salmanpour, Razia and others (2016). "The effect of human communication on reducing anxiety from the point of view of Yalom and Rumi in the Masnavi", *Specialized Quarterly Journal of Language and Literature*, Vol. 16, pp. 11-32.

21) Taherian, Mahdi (2014). "The relationship between pleasure and goodness and its educational implications", *Islamic Management*, Vol. 80, pp. 106-91.

22) Abbaspour, Amin (2013). "Facing death; A comparative study between Molvi and Ervin Yalom". Master's thesis, supervisor Dr. Ahad Farmaroz Karamelki, University of Tehran.

23) Castle, Elaha (2017). "The meaning of life according to Malsadra and Ervin Yalom". Master's thesis. Supervisor Dr. Shahnaz Shayanfar, Al-Zahra University.

24) Kariminejad, Susan (2017). "Analysis and investigation of the morphology of the story of descent and exaltation in a sonnet from Divan Shams", a specialized quarterly of interpretation and analysis of Persian language and literature texts, Vol. 37, pp. 51-66.

25) Masoumi, Shamsuddin (2017). "Death and loneliness from Ervin Yalom's point of view". Master's thesis. Supervisor Dr. Maryam Thaghafi. South Tehran Azad University.

26) Nazari Nazari, Hadi (1389). "Adaptive Literature; Definition and Research Areas", *Comparative Literature Journal*, Kerman University, Volume 3, pp. 221-237.

فصل‌نامه علمی جستارنامه ادبیات تطبیقی
سال هفتم، شماره بیست و سوم، بهار ۱۴۰۲

مقایسه تطبیقی مؤلفه‌های عشق در اندیشه مولانا جلال‌الدین بلخی و اروین یالوم

معصومه قاسملو قیداری^۱، مرتضی رزاق پور^۲، محمد اسماعیل ابراهیمی^۳

تاریخ دریافت: ۱۳/۱۰/۱۴۰۱، تاریخ پذیرش: ۲۱/۱۱/۱۴۰۱

صص (۱-۲۹)

چکیده

عشق از مهم‌ترین و اساسی‌ترین مباحث عرفانی است که در عرفان اسلامی و در آثار و اندیشه مولانا به‌طور بارز، مطرح شده است؛ به‌نحوی که در مثنوی، عشق، یکی از راه‌های رسیدن به وصال پروردگار و فنا شدن در ذات او و بقا یافتن به اوست. در اندیشه عرفانی مولانا، غایت و نهایت عشق، وحدت عاشق و معشوق است؛ ولی در نظر یالوم، عشق یکی از مؤلفه‌های معنابخش زندگی است. او به قدرت عشق در تحوّل فرد و معنابخشی به زندگی اذعان دارد. اگرچه او عشق را به خلسه‌های مذهبی تشبیه کرده است؛ اما به دلیل عدم باور به ماوراءالطبیعه و عدم توجه به امور معنوی در میان اقسام عشق، تنها به عشق زمینی توجه کرده است. در میان اقسام عشق زمینی، توجه او بیشتر معطوف به عشق نفسانی و به‌نوعی اخلاقی است. این پژوهش درصدد آن است تا به شیوه توصیفی-تطبیقی به بررسی مؤلفه‌های عشق در اندیشه مولانا و یالوم بپردازد. نتیجه پژوهش بیانگر آن است که یالوم برآن است که عشق باید بالغانه و رشد یافته باشد و معتقد است، عشق با خود مسئولیت به‌دنبال می‌آورد و فرد عاشق باید در برابر نیازهای جسمانی و روانی معشوق، پاسخگو باشد و برای منحصر به فرد بودن او، ارزش قائل شود. مولانا نیز همانند یالوم معتقد است که عشق به زندگی، معنا و گرمی می‌بخشد و با خود مسئولیت را به‌دنبال می‌آورد؛ به‌نحوی که هم‌سو بودن او در این نظریه با یالوم به‌وضوح در اشعارش نمایان است.

کلیدواژه‌ها: ادبیات تطبیقی، عشق، عرفان اسلامی، مثنوی، مولانا، یالوم.

۱-مقدمه

^۱ - دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد همدان، دانشگاه آزاد اسلامی، همدان، ایران- پست الکترونیک: masomehghasemloo71@gmail.com
^۲ - استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد همدان، دانشگاه آزاد اسلامی، همدان، ایران، (نویسنده مسئول)، پست الکترونیک: morteza.razaghpoor@yahoo.com
^۳ - استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد همدان، دانشگاه آزاد اسلامی، همدان، ایران، پست الکترونیک: Mse58_2007@yahoo.com

در تعریف ادبیات تطبیقی گفته اند که: «ادبیات تطبیقی یا هم‌سنجشی، شاخه ای از نقد ادبی است که از روابط ادبی ملل و زبان‌های مختلف و از تعامل میان ادبیات ملت‌ها با یکدیگر سخن می‌گوید و در اصطلاح، حوزه مهمی از ادبیات است که به بررسی و تجزیه و تحلیل ارتباطها و شباهت‌های بین ادبیات، زبان‌ها و ملت‌های مختلف می‌پردازد» (نظری منظم، ۱۳۸۹: ۲۵). ادبیات تطبیقی برای اولین بار در اروپا نشأت گرفت و سپس به ادبیات دیگر ملت‌ها راه یافت و در دوره معاصر یکی از شاخه های مهم نقد ادبی به شمار می‌رود. «کار در زمینه ادبیات تطبیقی، نیازمند آگاهی از تاریخ، زبان‌های مبدأ و مقصد، اثرهای مشهور برجسته و ترجمه می‌باشد» (غنیمی هلال، ۲۰۰۴: ۲۳).

نویسنده در این پژوهش به بررسی مقایسه تطبیقی مؤلفه‌های عشق در اندیشه مولانا جلال‌الدین بلخی و اروین یالوم پرداخته است. اروین دیوید یالوم در ۱۳ ژوئن ۱۹۳۱ میلادی در شهر واشنگتن از والدینی به دنیا آمد که از مرز روسیه و لهستان مهاجرت کرده بودند. «اروین یالوم در سال ۱۹۵۶ در بوستون در رشته پزشکی و در سال ۱۹۶۰ در نیویورک در رشته روان‌پزشکی، فارغ‌التحصیل شد و بعد از خدمت سربازی در سال ۱۹۶۳ میلادی، استاد دانشگاه استنفورد گردید.

در همین دانشگاه بود که الگوی روان‌شناسی هستی‌گرا یا اگزیستانسیال را پایه‌گذاری کرد و اولین کتاب جامع در روان‌درمانی هستی‌گرا را در سال ۱۹۸۰ میلادی نوشت. در این کتاب و کتاب‌های بعدی، یالوم تلاش کرد آنچه را یک درمانگر هستی‌گرا باید در جلسات درمانی انجام دهد، با شرح و تفسیر بیان کند. او هم، آثار دانشگاهی متعددی تألیف کرده و هرچند رمان موفق دارد و جایزه انجمن روان‌پزشکی آمریکا را در سال ۲۰۰۲ میلادی از آن خود کرده است؛ اما بیشتر به‌عنوان نویسنده رمان‌های روان‌شناختی، به‌ویژه رمان‌های مشهوری چون «وقتی نیچه گریست»، «مامان و معنی زندگی»، «درمان شوپنهاور»، «دروغ‌گویی روی مبل»، «هنرمند درمان»، «خیره به خورشید»، «مسئله اسپینوزا» و غیره که همگی به فارسی ترجمه شده‌اند، شهرت دارد» (معصومی، ۱۳۹۷: ۳۰).

آثار او شامل طیف گسترده‌ای از نوشته‌های فلسفی، پزشکی، ادبی و روان‌شناختی درباره دغدغه‌ها و مشکلات هستی‌شناسانه‌اند. او خود را توأمان درمانگر و نویسنده‌ای می‌داند که هر یک از این دو بعدش به رشد دیگری کمک می‌کنند، اگرچه بیشتر به خاطر آثار ادبی شهرت یافته است که به بیش از پنجاه زبان دنیا ترجمه شده‌اند. برخلاف بسیاری از روان‌شناسان، وی فلسفه را یکی

از منابع مهم برای روان‌درمانی می‌داند و حتی برای توصیف رویکرد نوین او که شکل‌گرفته از ارتباط فلسفه و روان‌شناسی است از اصطلاح روان‌شناسی فلسفی، استفاده کرده است (ر.ک. معصومی، ۱۳۹۷: ۳۰-۳۱).

۱-۱- بیان مسئله

موضوع عشق، یکی از مباحث اساسی و مهم و از مشترکات تمام اندیشه‌ها و فرهنگ‌های بشری است و از اساسی‌ترین و مهم‌ترین مباحث عرفانی است که در کتب عرفانی از جنبه‌هایی گوناگون، درباره آن بحث شده است. عشق در سیر و سلوک عرفانی، نقطه عطف به حساب می‌آید و در ماهیت سلوک سالک، تحوّل اساسی به وجود می‌آورد با عنایت به این نکته که اساس تصوف و عرفان در مثنوی معنوی بر محبت و عشق استوار است؛ مولانا به خوبی دریافته بود که زیربنای عالم هستی بر محبت و عشق گذاشته شده است و روح آدمی، تشنه عشق و محبت است. او جان آدمی را همانند عاشقی می‌داند که از دوست جدا مانده و در غربتی جان‌گداز، پروبال می‌زند. از این جهت، هر دم، هوای وصل را در سر می‌پروراند و می‌خواهد که به وصل و فیض محبت خداوند متعال برسد. «مولانا جلال الدین محمد بلخی (رومی) را می‌توان یکی از شگفتی‌های تاریخ عرفان و تصوف برشمرد. اثر بزرگ این شاعر قرن هفتم مثنوی معنوی است» (جاوید مظفری و علیمی، ۱۳۹۷: ۴۴).

یالوم نیز که یک روان‌گردان وجودی است، معتقد است، عشق، نوعی از خودبی‌خودی و سواس گونه و ذهنیتی افزون شده است که تمامی زندگی فرد را در تصرف خود درمی‌آورد. معمولاً تجربه چنین حالتی باشکوه است. به عقیده یالوم، انسان بیشتر شیفته اشتیاق خود است. او در مواقع عشق و شیدایی به جای آنکه لذت بیافریند، سبب پدید آمدن پریشانی می‌شود. عاشق، صورتی شاعرانه و تخیلی به معشوق می‌دهد، ذهنش به خیال و وسوسه، مشغول می‌شود؛ اما اگر عشق، فقط یک ویژگی حقیقی داشته باشد، این است که هرگز پایدار نیست، ناپایداری، بخشی از حقیقت شیدایی عشق است.

نویسنده در این پژوهش درصدد آن است تا به مقایسه تطبیقی مؤلفه‌های عشق در اندیشه مولانا و اروین یالوم به عنوان یکی از روان‌درمانگران برجسته معاصر بپردازد و به این پرسش‌ها پاسخ دهد که جایگاه عشق در اندیشه مولانا و یالوم و وجوه تشابه و افتراق آن چگونه است؟

همچنین نحوه مواجهه اروین یالوم به عنوان یک روان‌درمانگر وجودی به مسئله عشق چگونه است؟

۱- ۲- اهمیت و ضرورت پژوهش

با توجه به این نکته که تاکنون موضوعی در باره مقایسه عشق در اندیشه مولانا و اریک فروم صورت نگرفته است. تلاش بر این است که مقوله عشق از منظر آنان مورد مقایسه قرار داده شود تا به اشتراکات و تفاوت‌های آن دو در این زمینه آگاهی حاصل شود.

۱- ۳- پیشینه تحقیق

در باره مقایسه تطبیقی اندیشه‌های مولانا و یالوم، پژوهش‌های چندی صورت گرفته است: -خدیجه آقا محمدی (۱۳۹۰) در پایان‌نامه کارشناسی ارشد خود با عنوان «مقایسه عشق در مثنوی مولانا و بهگود گیتا»، به این موضوع اشاره کرده است که عشق در این دو اثر، دارای تشابهات و تفاوت‌هایی است که در این پژوهش به بررسی این وجوه تشابه و افتراق، پرداخته شده است.

-امین عباسپور (۱۳۹۳)، در پایان‌نامه کارشناسی ارشد خود با عنوان، «مواجهه با مرگ؛ مطالعه تطبیقی بین مولوی و اروین یالوم»، به این موضوع پرداخته است که هرچند یالوم و مولوی در دو بستر جداگانه فکری بودند، اما روش‌های برخورد با مرگ و مسائل مربوط به آن در اندیشه هر دو نفر، یکسان است و هر دو از منظر وجودی به مرگ نگاه کرده‌اند و به دنبال این پاسخ بودند که علت اضطراب انسان از مرگ را آشکار سازند و سعی کنند فرد در برخورد با مرگ به آرامش برسد.

-لیلا پوراکبر (۱۳۹۹)، در رساله دکتری خود با عنوان «بررسی تطبیقی معنای زندگی از دیدگاه ابن سینا، ملاصدرا و اروین یالوم»، به بررسی ابعاد گسترده مسئله معنای زندگی ناظر به آراء ابن سینا، ملاصدرا و یالوم پرداخته است. نویسنده؛ پژوهش حاضر را در سه حوزه مبانی هستی‌شناختی، انسان‌شناختی و خداشناختی و در مسائلی چون: مرگ، عشق و سعادت، مورد بررسی قرار داده است.

-راضیه سلمان پور (۱۳۹۶)، در مقاله «تأثیر ارتباط انسانی بر کاهش اضطراب از دیدگاه یالوم و مولانا در مثنوی»، به بررسی تطبیقی دیدگاه مولانا و یالوم، در رابطه با معنادرمان وجودگرا در

موضوع تأثیر خدمات حمایتی در کاهش اضطراب و دستیابی به سلامت روان، پرداخته است. نتایج پژوهش بیانگر آن است که آرای مولانا در زمینه‌های بسیاری، با وجود تفاوت‌های بنیادین، شباهت‌های صوری با افکار یالوم دارد. اشعار مولانا، در بردارنده بسیاری از دیدگاه‌های روان‌شناختی، جامعه‌شناختی، فلسفی و کلامی است و علی‌رغم گذشت قرن‌ها، ظرفیت راه‌گشایی در زمینه‌های متعددی را دارد. در رابطه با اندیشه‌های مولانا و یالوم، پژوهش‌هایی در حوزه ادبیات تطبیقی به‌طور جداگانه به‌صورت کتاب، مقاله و پایان‌نامه انجام شده است؛ ولی تاکنون هیچ پژوهشی مستقل در رابطه با مقایسه تطبیقی مؤلفه‌های عشق در اندیشه مولانا و یالوم، صورت نگرفته است.

۱-۴- روش تحقیق

گردآوری مطالب و تنظیم آن در این پژوهش به روش کتابخانه‌ای و مراجعه به پایگاه‌های اطلاعاتی الکترونیکی است. نگارنده پس از استخراج مطالب از منابع گوناگون و برگه‌نویسی، اطلاعات متناسب با موضوع پژوهش را طبقه‌بندی نموده و به شرح و تحلیل مطالب به همراه شواهدی از «مولانا» و «یالوم» با استفاده از روش توصیفی - تطبیقی پرداخته است.

۱-۵- مبانی تحقیق

۱-۵-۱- مفهوم عشق

عشق از جمله مهم‌ترین مضامین بنیادین در حوزه عرفان و تصوف است، به‌نحوی که بدون کاربست آن، عرفان و تصوف، قابل درک و فهم نمی‌باشد. البته عشق از موضوعاتی است که به ذات، قابل تعریف نیست و حقیقت وجودی آن پوشیده است. «بسیاری از عرفا، عشق را شرط اصلی در سیر و سلوک برای وصول به حق و رسیدن به معرفت و یقین می‌دانند، زیرا اکسیر عشق، چنان قابلیت به‌جان انسان روا می‌دارد که می‌تواند تجلی‌گاه حُسن یار شود و آدمی به‌وسیله آن به بارگاه اطمینان و آرامش دست یابد» (دیلمی، ۱۳۹۸: ۳). افلاطون در تعریف عشق می‌گوید: «عشق، واسطه انسان‌ها و خدایان است و فاصله آن‌ها را پر می‌کند» (افلاطون، ۱۳۹۸: ۴۳۴).

۱-۵-۲- ادبیات تطبیقی

ادبیات تطبیقی، ثمره تحوّل پژوهش‌های ادبی در دوران جدید است. از روزگاران دور، توجه به این نوع ادبیات وجود داشته است؛ اما در عصر امروز، در وضع مبانی جدید این پژوهش، برای تحکیم قواعد و روش‌های آن، جایگاه ویژه‌ای دارد. این نوع مطالعه بیش از هر چیز، بیانگر نقاط وحدت اندیشه انسان‌هاست؛ اینکه چگونه اندیشه‌ای در نقطه‌ای از جهان، توسط شاعر، اندیشمند و یا ادیبی مطرح می‌شود و در نقطه‌ای دیگر، همان اندیشه به شکلی دیگر آشکار می‌شود. این وجه اشتراکات، نتیجه مشترکات روحی و شباهت‌های انسان‌ها با یکدیگر است. «در این اندیشه-های مشابه که به فرهنگ مشترک جوامع انسانی توجه می‌شود، طلایه‌داران فرهنگ در هر کجای دنیا، دیدگاهی فراتر از انسان‌های عادی داشته و مرزها و خصوصیات نژادی و اخلاقی و سیاسی را در هم پیچیده و جامعه‌ای ایده‌آل و جهانی را به تصویر کشیده‌اند.

ادبیات تطبیقی به‌طور خاص از قرن نوزدهم پا به عرصه وجود گذاشت و از همان زمان به گستره بررسی‌های ادبی وارد شد و به‌عنوان یک رشته مستقل در دانشگاه‌ها حضور یافت. درباره تعریف و همچنین موارد مورد بحث در ادبیات تطبیقی، دیدگاه‌های متفاوتی مطرح است که مهم‌ترین آن‌ها، مکتب فرانسوی و مکتب آمریکایی است» (کفافی، ۱۳۸۹: ۱۴). در مکتب فرانسوی، وجود رابطه تاریخی بین آثار ادبی مورد مطالعه لازم است و باید زبان آن‌ها متفاوت باشد، «از آنجا که بر اساس نظر این مکتب، نمی‌توان همه آثار را با هم مقایسه کرد و دامنه تطبیق محدود است؛ در مکتب آمریکایی برخلاف مکتب فرانسوی، دامنه ادبیات تطبیقی بسیار گسترده‌تر است و این دیدگاه، حتی پا را از محدوده ادبیات فراتر می‌گذارد و بدون توجه به روابط تاریخی و با در نظر گرفتن هم‌بستگی پژوهش‌های انسانی به مطالعه شباهت‌های موجود بین ادبیات و سایر علوم، همچون تاریخ، هنر، روان‌شناسی و ... می‌پردازد و در واقع نوعی مطالعه فرهنگی است» (همان: ۱۴).

۱-۵-۳- زندگی‌نامه و آثار یالوم

آروین دیوید یالوم در ۱۳ ژوئن ۱۹۳۱ میلادی در شهر واشنگتن از والدینی به دنیا آمد که از مرز روسیه و لهستان مهاجرت کرده بودند. «آروین یالوم در سال ۱۹۵۶ در بوستون در رشته پزشکی و در سال ۱۹۶۰ در نیویورک در رشته روان‌پزشکی فارغ‌التحصیل گردید و بعد از خدمت سربازی در سال ۱۹۶۳ میلادی، استاد دانشگاه استنفورد شد. در همین دانشگاه بود که الگوی

روان‌شناسی هستی‌گرا یا اگزیستانسیال را پایه‌گذاری کرد و اولین کتاب جامع در روان‌درمانی هستی‌گرا را در سال ۱۹۸۰ میلادی نوشت. در این کتاب و کتاب‌های بعدی، یالوم تلاش کرد آنچه را یک درمانگر هستی‌گرا باید در جلسات درمانی انجام دهد، با شرح و تفسیر بیان کند. او هم، آثار دانشگاهی متعددی تألیف کرده و هرچند رمان موفق دارد و جایزه انجمن روان‌پزشکی آمریکا را در سال ۲۰۰۲ میلادی از آن خود کرده است؛ اما بیشتر به‌عنوان نویسنده رمان‌های روان‌شناختی، به‌ویژه رمان‌های مشهوری چون «وقتی نیچه گریست»، «مامان و معنی زندگی»، «درمان شوپنهاور»، «دروغ‌گویی روی مبل»، «هنرمند درمان»، «خیره به خورشید»، «مسئله اسپینوزا» و غیره که همگی به فارسی ترجمه شده‌اند، شهرت دارد» (معصومی، ۱۳۹۷: ۳۰).

آثار او شامل طیف گسترده‌ای از نوشته‌های فلسفی، پزشکی، ادبی و روان‌شناختی درباره دغدغه‌ها و مشکلات هستی‌شناسانه‌اند. او خود را توأمان درمانگر و نویسنده‌ای می‌داند که هر یک از این دو بعدش به رشد دیگری کمک می‌کنند، اگرچه بیشتر به خاطر آثار ادبی شهرت یافته است که به بیش از ۵۰ زبان دنیا ترجمه شده‌اند. برخلاف بسیاری از روان‌شناسان، وی فلسفه را یکی از منابع مهم برای روان‌درمانی می‌داند و حتی برای توصیف رویکرد نوین او که شکل گرفته از ارتباط فلسفه و روان‌شناسی است از اصطلاح روان‌شناسی فلسفی، استفاده کرده است. (ر.ک. معصومی، ۱۳۹۷: ۳۰-۳۱)

۲- بحث و بررسی

۲-۱- مؤلفه‌های معنای زندگی از دیدگاه یالوم و مولانا

از نظر یالوم، زندگی ذاتاً بی‌معناست و ما باید معنای زندگی را جعل کنیم نه کشف. از نظر ایشان زندگی‌ای معنادار است که در آن یک سری اصول و قوانین اخلاقی و روان‌شناختی که توسط خود انسان خلق و ابداع شده است، رعایت شود.

با توجه به اینکه یالوم جهان را عاری از خدا می‌داند، مهم‌ترین مؤلفه‌های معنای زندگی از نظر یالوم عبارت‌اند از: عشق، مرگ، مسئولیت، آرزوها و عواطف، رهایی از پوچی، ترس و اضطراب و تنهایی؛ پس بر این اساس می‌توان گفت: یالوم زندگی را بدون حضور خدا و ماورای طبیعت که از مؤلفه‌های هستی‌شناختی معنای زندگی است، معنادار می‌داند، زیرا حقیقتاً اعتقادی به خدا و همچنین ماورای طبیعت ندارد. با این حال معنای زندگی از دیدگاه یالوم در بسیاری از مؤلفه‌ها به دیدگاه و آراء مولانا، عارف شرقی، همسو و در برخی مؤلفه‌ها نیز در تقابل با اوست؛

زیرا تضادی بنیادی بین دیدگاه مولانا و یالوم وجود دارد. یالوم جهان را عاری از خدا می‌داند و معتقد است که انسان همچون موجودی آزاد و فانی است که تنها و به تصادف جهانی بی‌پناه پرتاب شده که از بیخ و بن ناسازگار است. در حالی که مولانا، عارفی است که به آگاهی و بصیرت رسیده و به تصفیه و تزکیه درون پرداخته و به اصل و مبدأ خویش آگاه است که اعتقاد به خداوند دارد و در همه حال، خدا را حاضر و ناظر اعمال انسان‌ها می‌داند و در تلاش است که به اصل و ذات خویش بازگردد. همچنین او معتقد است که این دنیا، متعلق به انسان نیست؛ بلکه زندگی این دنیا، سایه‌ای از زندگی واقعی است که قبل از به دنیا آمدن در سرای دیگر با اصل وجود، متحد و یگانه بوده است؛ که آن را با عناوینی همچون: الست، نیستان، اصل و ... در مثنوی بیان کرده است.

بشنو از نی چون حکایت می‌کند	از جدایی‌ها شکایت می‌کند
از نیستان تا مرا ببریده‌اند	از نفیرم مرد و زن نالیده‌اند
سینه‌خوام شرحه شرحه از فراق	تا بگویم شرح درد اشتیاق
	(مثنوی، ۱۳۶۳: ۳/۱)

از نظر یالوم مؤلفه‌هایی همچون: مسئولیت، عشق، موفقیت، مرگ، ترس، اضطراب، تنهایی و... به زندگی معنا و ارزش می‌بخشد.

یالوم با استفاده از مؤلفه‌هایی چون: تفرّد و تنهایی، ویژگی‌های انسان رشد یافته را توضیح می‌دهد. چنین فردی که از نظر یالوم، انسانی تکامل یافته است، عشقی بالغانه و تکامل یافته را نیز تجربه خواهد کرد. عشق تکامل یافته از نظر یالوم مبتنی بر مواجهه و درک تنهایی اگزیستانسیال است. «از نظر یالوم، فرد باید تنها باشد تا تنهایی را تجربه کند و در نهایت این رویارویی با تنهایی است که به فرد امکان می‌دهد، رابطه‌ای عمیق و پرمعنا با دیگری برقرار کند. او معتقد است هیچ رابطه‌ای قادر به از بین بردن تنهایی نیست و هریک از ما در هستی تنهایییم؛ ولی می‌توانیم در تنهایی یکدیگر شریک شویم؛ همان‌طور که عشق درد جدایی را جبران می‌کند» (یالوم، ۱۳۹۵: ۳۶۳).

مولانا نیز در این زمینه با یالوم کاملاً هم‌سو و هم‌عقیده شده است. یالوم این دنیا را عاری از خدا می‌داند و اعتقادی به اینکه خدا، سبب معنا بخشی زندگی می‌شود، ندارد، در حالی که مولانا عامل اصلی معنا بخشی زندگی را عشق به خداوند می‌داند» (ر.ک. قلعه، ۱۳۹۷: ۶۵).

از نظر مولانا اعتقاد به خداوند، عشق، نوع دوستی، مرگ، تنهایی، مسئولیت و... مؤلفه‌هایی هستند که به زندگی معنا می‌دهند، همچنین او معتقد است که معنای زندگی با خدا گره خورده است و خدا در زندگی دینی، نقش محوری دارد و همه چیز حول این محور می‌چرخد.

۲-۲- عشق از منظر یالوم

در نظر یالوم عشق یکی از مؤلفه‌های معنابخش زندگی است. او به قدرت عشق در تحول فرد و معنا بخشی به زندگی اذعان دارد. اگرچه او عشق را به خلسه‌های مذهبی تشبیه می‌کند؛ اما به دلیل عدم باور به ماوراءالطبیعه و عدم توجه به امور معنوی در میان اقسام عشق، تنها به عشق زمینی توجه کرده است. در میان اقسام عشق زمینی، توجه او معطوف به عشق نفسانی و به نوعی اخلاقی است. یالوم به بعد اگزستانسیالیستی عشق توجه دارد؛ یعنی در نظر او عشق، مستلزم درک درست تنهایی و به تبع آن برقراری ارتباط با دیگران است؛ به عبارت دیگر در نظر او کسی که شخصیت رشد یافته‌ای دارد و به درستی با تنهایی وجودی مواجهه شده باشد، به خوبی می‌تواند ارتباطی درست و سالم با دیگران برقرار کند. در کتاب هنر درمان، آمده است: «عشق نوعی از خود بیخودی و سواس گونه و ذهنیتی افسون شده است که تمام زندگی فرد را در تصرف خود درمی‌آورد. معمولاً تجربه چنین حالتی باشکوه است» (یالوم، الف ۱۳۸۹: ۲۲۳).

از نظر یالوم، عشق بیمارگونه، نوعی پارادوکس ایجاد می‌کند؛ یعنی «از سویی تجربه چنین حالتی باشکوه است؛ ولی از سوی دیگر در مواقعی ممکن است، شیدایی و از خود بیخودی، بیش از آنکه لذت بیافریند، پریشانی به وجود آورد» (یالوم، ب ۱۳۸۹: ۲۲۱)

یالوم در کتاب روان‌درمانی اگزستانسیال در مورد عشق، برای خوانندگان و خودش آرزویی می‌کند. «برای خودم و برای همه شما عشق و ارتباطی بالغانه و رشد یافته، آرزو می‌کنم، نه مفاتی تند و به ظاهر آتشین و در باطن پوچ و کودکانه» (یالوم، ۱۳۹۵: ۵۱۹)

۲-۳- عشق از منظر مولوی

عشق از اساسی‌ترین، پایه‌های مکتب عرفان مولانا است و از منظر او «عشق» پیوند دهنده عاشق و معشوق است و این عشق، موجب اتحاد میان عاشق و معشوق می‌گردد. کتاب مثنوی، آغازش با عشق و پایانش با عشق است. هرچند که آغاز و پایانی ندارد. «همچو فکر عاشقان بی‌پاوسر» (مثنوی: ۱/۱۷۷) و اصولاً همین عشق بود که مولانا را به سوی شعر و شاعری کشاند.

تحولات فکری و شخصیتی مولانا پس از دیدار با شمس تبریزی شتاب گرفت و او را از فقیهی واعظ به عارفی عاشق بدل کرد، به طوری که در آثار خود در این دوران، نگرشی بدیع از دین، شریعت و فقه، ارائه نمود» (بخشی، ۱۳۹۹: ۴).

در شرح احوالش چنین آمده که او در چهل سالگی به سبب استحالته شخصیتی و دگرذیسی روانی که از برخوردش با شمس حاصل آمد؛ به سرودن شعر پرداخت. «شیخ مفتی ز عشق شاعر شد» (مولانا، ۱۳۱۶: ۵۵)؛ در شرح احوال مولانا آمده است که «پس از دیدار با شمس توکدلی دوباره یافته بود، درس و بحث و وعظ را رها کرد و به شعر و ترانه و سماع روی آورد و نکوهش نکوهش کنندگان را به هیچ گرفت» (کریمی نژاد، ۱۳۹۶: ۵۹).

در دیدگاه مولانا، عشق بر احوال درونی و یا «روان‌شناختی» صوفی، به طور کامل غلبه می‌یابد، اما از آنجا که عشق، به ابعاد تجربی تصوّف مرتبط است و به ابعاد نظری آن ارتباطی ندارد، باید آن را با تجربه درک و احساس کرد. هیچ وقت نمی‌توان، عشق را در قالب کلمات توصیف نمود. همان‌گونه که نمی‌توان حقیقت عشق و دل‌بستگی یک نفر به معشوق این جهانی‌اش را به رشته تحریر درآورد. این حکم، در آن مورد، بیشتر صادق است؛ زیرا معشوق صوفی نه فقط از این جهان، بلکه از آن جهان نیز هر چیزی که بتوانیم تصور یا تخیل کنیم، فراتر است. مولوی اغلب از محال بودن شرح عشق، سخن می‌گوید، لیکن در ابیاتی دیگر، دیدگاهی مکمل اتخاذ می‌کند؛ می‌توان تا ابد درباره عشق، سخن گفت، بدون آنکه به پایان برسد. در هر حال، نتیجه یکسان است: عشق را به درستی نمی‌توان در قالب کلمات بیان کرد. عشق، اساساً تجربه‌ای فراسوی تنگنای عقل جزیی است، اما تجربه‌ای که واقعی‌تر از عالم و مافیهاست.

هر چه گویم عشق را شرح و بیان چون به عشق آیم خجل باشم از آن

(مثنوی: ۹/۱)

همچنین در دفتر پنج مثنوی می‌گوید:

عشق دریایی است، قعرش ناپدید	در ننگجد عشق در گفت و شنید
هفت دریا پیش آن بحر است خُرد	قطره‌های بحر را نتوان شمرد

(مثنوی: ۱۷۴/۵)

۲-۴- خدا در مقام عشق و فراسوی عشق

خداوند منشأ همه عشق‌هاست. همان‌طور که منشأ همه چیزهای دیگر است؛ اما آیا به‌درستی می‌توان گفت: «خدا عشق است»؟ این حقیقت را که عشق از صفات خداست، بسیاری از آیات قرآن که در آن‌ها از «محبت» خدا سخن رفته است، تأیید می‌کنند. صوفیان معمولاً آیه زیر را نقل می‌کنند؛ زیرا این آیه ارتباط سلسله مراتب میان عشق خدا به انسان و عشق انسان به خدا- که وجود دومی مرهون اولی است- را به‌روشنی بیان می‌کند: «فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ.» (مانده/۵۴)

اینکه آیا می‌توان گفت «خدا عشق است» یا نه، پاسخ این پرسش، همان بله و خیری است که در مورد دیگر صفت‌های پروردگار، می‌توان بیان کرد. خدا بدون شک و تردید، عشق است، اما داشتن این صف، دال بر حقیقت وجودی خداوند نیست. چنین است صفات حیات، قدرت، معرفت، رحمت و اراده. او واجد همه این صفات است. وجود او همانند وجود آن‌هاست؛ اما نمی‌توان گفت خدا رحیم است و نه چیز دیگر، یا عالم است و نه چیز دیگر. در مقام آشتی‌دهنده اضعاف، خداوند به‌طور مطلق، واجد همه این صفات است، لکن در ذات خویش، فراسوی همه آن‌هاست. از یک منظر، او عشق است، اما از منظر دیگر، او فراسوی عشق و محبت است. مولانا در این خصوص می‌گوید:

ترس مویی نیست اندر پیش عشق	جمله قربانند اندر کیش عشق
عشق وصف ایزد است اما که خوف	وصف بنده مبتلای فرج و جوف
چون یحبون بخواندی در نُبی	با یحبهم قرین در مطلبی
پس محبت وصف حق دان عشق نیز	خوف نبود وصف یزدان ای عزیز
وصف حق کو، وصف مشتی خاک کو	وصف حادث کو و وصف پاک کو
شرح عشق ار من بگویم بر دوام	صد قیامت بگذرد و آن ناتمام
زانکه تاریخ قیامت را حد است	حد کجا، آنجا که وصف ایزد است؟

(مثنوی: ۱۳۹/۵)

در ابیات فوق مولانا می‌گوید خوف زاهد در برابر عشق عارف، هیچ است و پروردگار هم عاشق عاشقان خویش است، اما هرگز کسی نگفته است که پروردگار از چیزی خوف دارد. ما که شهوات و نیازهای درونی از راه حق دورمان می‌کند، خوف داریم؛ اما پروردگار چگونه عاشق است؟

دیدگاه یالوم دربارهٔ عشق، این است که می‌گوید؛ «یکی از آثار عشق تکامل‌یافته از خود برگزشتن است. از نظر او از خود برگزشتن، بازتاب عطشی بنیادین به گذشتن از نفع شخصی و تلاش برای چیزی یا کسی بیرون یا برتر از خود است» (یالوم، ۱۳۹۵: ۴۳۹).

یالوم می‌گوید: «سنتی دور و دراز در تفکر غربی به ما توصیه می‌کند، زندگی را بر پایهٔ هدفی از خود برگذرانده، پی‌ریزی کنیم. برای نمونه، بوبر دربارهٔ تفکر عرفانی یهودی می‌گوید: با اینکه انسان‌ها باید از خود شروع کنند؛ ولی نباید به خود ختم کنند. فرد با خود آغاز می‌کند تا خود را فراموش کند و خود را در جهان غرق سازد؛ فرد به درک خویش نائل می‌آید تا دل‌مشغول خویش نماند. نکتهٔ مهم در نظرات بوبر، این است که معنای زندگی انسان‌ها، بسیار فراگیرتر از رهایی روح خویش است. در واقع، فرد با دل‌مشغولی بیش از اندازه در مورد رسیدن به جایگاه شخصی برتر در ابدیت، جایگاه اصلی خویش را از دست می‌دهد.» (همان: ۴۴۰)

یالوم به نقل از بوبر می‌گوید: «آنگاه انسان می‌تواند به شناخت خود نائل شود و خود اصیلش را دریابد و به رشد و شکوفایی استعدادهایش نائل شود که قادر به برقراری ارتباط بی‌واسطه و شهودی با دیگری یا رابطه من- تو گردد و دیگری را آن‌چنان که هست دریابد و با او گفتگو برقرار کند. در این گفتگو من حقیقی فرد نیز آشکار می‌شود و در نتیجه ارتباط قوی‌تری با خداوند شکل می‌گیرد. به عبارت دیگر در نظر بوبر، دستیابی به جایگاه حقیقی انسان که همان رابطهٔ انسان با خداوند و یا تو سرمدی است، در گرو فرا رفتن از خود و ارتباط با دیگری است و این ارتباط چنانکه گذشت ارتباطی شهودی و غیر ابزاری است. یالوم نیز متأثر از ایده بوبر است؛ زیرا یکی از روش‌های پرکاربرد و مهم روان‌درمانی یالوم برقراری رابطه «من-تویی» میان روان‌درمانگر و بیمار است. در اثر حضور بی‌واسطهٔ روان‌درمانگر و بیمار، رابطه من-تویی برقرار می‌گردد و گفتگو شکل می‌گیرد. اگرچه یالوم، تفکرات الحادی دارد و هدفش از این ارتباط نائل شدن به شناخت خداوند نیست؛ ولی چنین رابطه‌ای رکن اساسی روان‌درمانی و همچنین تشکیل گروه‌های درمانی او را تشکیل می‌دهد. یالوم معتقد است، قسمت بزرگی از تربیت درمانگر، توجه به اصلیت ارتباط است و عمدهٔ این تربیت باید معطوف به توانایی و اشتیاق درمانگر در افزایش ارتباط به وسیلهٔ شفاف‌سازی خودش باشد. این نوع رابطه، سبب خود افشاگری بیمار نیز می‌گردد» (یالوم، ۱۳۸۸: ۱۳۱).

۲- ۵- عشق سرّ خلقت جهان

عشق، اشتیاق و نیاز است. اگرچه خدا در ذات خویش فراتر از هر نیازی است؛ ولی در مرتبه صفاتش می‌گوید: «دوست داشتم، شناخته شوم، پس جهان را آفریدم» (مجلسی، ۱۳۶۰، ج ۷۹: ۱۹۹)؛ به نحو مشابه، عشق پروردگار به پیامبر (ص) بود که موجب شد بگوید: «اگر تو نبودی، افلاک را نمی‌آفریدم» (همان، ج ۱۵: ۲۸)؛ لذا عشق خدا به اظهار گنج نمان به واسطه پیامبران و اولیا، نیروی محرک در آفرینش جهان، توسط او بود. در نتیجه، عشق در تار و پود جهان و همه ذرات آن جریان دارد، هر جنبش و فعالیت ریشه در آن عشق ازلی دارد. صورت‌های جهان چیزی جز انعکاس‌های وجود یگانه‌اش نیست.

عشق بشکافد فلک را صد شکاف	عشق لرزان زمین را از گزاف
با محمد بود عشق پاک جفت	بهر عشق او را خدا لولاک گفت
منتهی در عشق چون او بود فرد	پس مر او را زانیا تخصیص کرد
کی وجودی دادمی افلاک را	گر نبودی بهر عشق پاک را

(مثنوی: ۱۷۵/۵)

از نظر یالوم «دنیا بر اساس تصادف شکل گرفته و انسان باید جهان و طرحی انسانی درون این جهان بسازد» (یالوم، ۱۳۹۶: ۳۵۲). او اعتقادی به معنای دینی زندگی ندارد و دیدگاهی امانیستی به انسان دارد. «از نظر یالوم با حذف خدا، انسان، محور همه چیز بوده، باید خود، آفریننده معنای زندگی‌اش باشد؛ بنابراین مشخصه اول زندگی این جهانی، جعل معنا، توسط خود فرد، فارغ از الگوی کلی کیهانی است. از نظر او یکی از مشکلات انسان‌های دین‌گریز امروزی، این است که با وظیفه یافتن سمت و سویی برای زندگی مواجهند؛ بی‌آنکه رهبر و راهنمایی بیرونی در اختیار داشته باشند. فرد باید معنایی برای خویش بسازد آن هم معنایی بسیار استوار و نیرومند که پشتوانه زندگی‌اش شود» (یالوم، ۱۳۹۱: ۵۹۱)

یالوم علل عمده گرایش مردم به سمت زندگی این جهانی و کم‌رنگ شدن نگرش کیهانی را در دو دلیل جستجو می‌کند. او معتقد است: «دیدگاه‌های مذهبی کیهانی، نزدیک به سیصد سال پیش، بخش عمده‌ای از نظام اعتقادی دنیای غرب را تشکیل می‌داد. سپس این دیدگاه‌ها از دو سو، مورد یورش بی‌امان قرار گرفت: نگرش علمی در حال شکوفایی و کوشش کانت برای زیر سؤال بردن پذیرش هستی به‌عنوان یک واقعیت عینی ثابت. هرچه هستی فرابشری - چه ماوراءطبیعی و

چه هر مطلق انتزاعی دیگر- بیشتر مورد تردید قرار می‌گرفت، پذیرش نظام معنایی کیهانی برای انسان، دشوارتر می‌شد» (همان: ۵۶۰)

۲-۶- عشق سر بقای جهان

همه موجودات در عشق خداوند، سهیم‌اند، عشقی که انگیزه خلقت بوده است. پس همه موجودات محب و عاشق‌اند؛ به عبارت دیگر، در دل هر موجودی نیاز و شوق به موجودات دیگر دمیده شده و پیوسته در تلاش و تقلّاست که با آنها اتحاد پیدا کند. این عشق‌های جزئی، سرچشمه بی واسطه همه حرکات و فعالیت‌هاست.

حکمت حق در قضا و در قدر
کرد ما را عاشقان همدگر
جمله اجزای جهان ز آن حکم پیش
جفت جفت و عاشقان جفت خویش
هست هر جزوی ز عالم جفت خواه
راست همچون کهربا و برگ کاه
آسمان گوید زمین را مرحبا
با توام چون آهن و آهن‌ربا
(مثنوی: ۲۵۰/۳)

مولانا با ذکر نمونه‌هایی بیان می‌کند که چگونه جمله اجزای جهان در جستجوی جفت خویش‌اند. آسمان و زمین، جفت یکدیگرند و از پیوند و ترکیب امکانات آنها، مخلوقات این جهان پدید می‌آیند.

یالوم در مسئله اعتقاد به خداوند و باورهای مذهبی، متأثر از فیلسوفان اگزیستانسیالیسم الحادی است. بر این اساس او معتقد است: «دنیا بر اساس تصادف شکل گرفته و انسان باید جهان و طرحی انسانی درون این جهان بسازد» (یالوم، ۱۳۹۶: ۳۵۲). او «ترس و خرافه را منشأ باورهای مذهبی می‌داند» (همان، الف ۱۳۸۹: ۲۴)، یالوم ادعا می‌کند «هر چیزی را که عقلانی نباشد نمی‌پذیرد» (همان، ۱۳۸۸: ۱۸۷)، اما دلیلی عقلانی برای باورهایش ارائه نمی‌دهد و یا با دلایل عقلی به رد خدا و اعتقادات مذهبی و ماوراءالطبیعه نمی‌پردازد. او بیشتر به تجربیات خود از حضور در مراسم مذهبی که منجر به اقناع او نشده، سخن می‌گوید و در نهایت به سخنان نیچه و سارتر و سایر خداناباوران استناد می‌کند؛ بنابراین یکی از انتقادات وارد بر نظام فکری او، فقدان مبانی معرفت‌شناختی و براهین و استدلال‌های عقلی و تکیه بر شواهد تجربی و یا استناد به گفته‌های بیماران است.

۲-۷- عشق و زیبایی: حقیقی و مجازی

عشق آدمی را می‌توان به دو نوع تقسیم کرد: «عشق حقیقی» یا عشق به خدا و «عشق مجازی» یا عشق به چیزهای دیگر؛ اما با بررسی دقیق‌تر می‌توان دید که همه عشق‌ها در واقع عشق به خداست؛ چرا که هر موجودی، انعکاس یا سایه اوست. پس تفاوت میان این دو گونه عشق، در این نکته است که بعضی مردم این مطلب را درمی‌یابند که خداوند فقط وجود دارد و تنها به او عشق می‌ورزند، ولی افراد دیگر برای مواردی مختلف، جز خداوند، عشق ورزیده و برایش وجود مستقل قائل می‌گردند و به همین سبب، عشق آن‌ها در رابطه با آن امور است؛ اما از آنجا که منشأ عشق به غیر خداوند، پروردگار است، این‌گونه عشق ورزیدن‌ها هم، سرانجام به او ختم می‌شود. یک‌یک اموری که آدمی به آن‌ها دل می‌بندد، بی‌وفایی‌شان را نشان می‌دهند و آدمی عشقش را متوجه چیزی دیگر می‌کند. هرچند، بسیاری از آدم‌ها معشوق حقیقی را تا پیش از مرگ پیدا نمی‌کنند، یعنی زمانی که برای تقریب جستن به او بسیار دیر است، اما صوفی در همین دنیا به کف این حقیقت نائل می‌گردد که فقط یک معشوق وجود دارد. او همه عشق‌های مجازی را بی‌روح و موهوم می‌یابد.

در اینجا مولوی، ماهیت زیبایی را به‌اجمال و با وضوح تبیین می‌کند و می‌گوید عشق، قطره‌ای از دریای بی‌کرانه است یا پرتو نوری که بر دیوار می‌افتد. همه زیبایی‌ها از جهان دیگر سرچشمه می‌گیرند، پس در این جهان زیبایی، امری عاریه‌ای و زودگذر است، زیبایی حقیقی تنها از آن خداست:

هر که را با مُرده، سودایی بُود	بر امید زنده سیمایی بُود
آن دروگر روی آورده به چوب	بر امید خدمت مه روی خوب
بر امید زنده بی گن اجتهاد	کو نگردد بعد روزی دو جماد

(مثنوی: ۲۵۰/۳)

در ابیات فوق مولانا به تأثیر عشق و کشش‌های درونی انسان، سخن گفته است و می‌گوید حتی زاری برای مردگان دلیل نیاز ما به دلداری زندگان است و هر کاری که ما انجام می‌دهیم به امید بهره‌ای است.

صورت یاری که سوی او شوی	از برای مونس‌اش می‌روی
پس به معنی سوی بی‌صورت شدی	گرچه زآن مقصود غافل آمدی
پس حقیقت حق بود معبود کل	کز پی ذوق است سیران سُبُل

لیک بعضی روی سوی دم کرده‌اند گرچه سر اصل است سر گم کرده‌اند

(مثنوی: ۴۸۷/۶)

مولانا می‌گوید صورت ظاهر یک شب تو را به سفر نمی‌کشاند، آن ذوق و لذت دیدن است که تو را رهسپار می‌کند. پس در باطن سفر به لامکان و عالم غیب هم امکان دارد؛ زیرا آن لذتی که ما را می‌کشاند، غیر مکان و غیر زمان است؛ پس هر حرکتی، نهایتاً به سوی حق است؛ زیرا همه عوامل حرکت، غیرمادی و منبعث از عالم غیب است.

یالوم برای توصیف عشق از نظریات فروم بهره برده است. اریک فروم در کتاب هنر عشق ورزیدن به ماهیت عشق، عاری از نیاز پرداخته است. نکته حایز اهمیت از نظر یالوم این است که فروم به نتایج مشابهی درباره این موضوع رسیده است. یالوم معتقد است، نظریات فروم هم‌پوشانی بیشتری با روان‌درمانی دارد. دلیل آن نقطه آغازین مشترک در دو نظریه است. این نقطه مشترک، اعتقاد به تنهایی اگزیستانسیال است.

یالوم در توضیح نظر فروم می‌گوید: «عشق جدا بودن ما را از میان نمی‌برد؛ زیرا این مسئله یکی از مسلمات هستی است و می‌توان با آن روبه‌رو شد؛ ولی نمی‌توان آن را زدود و محو کرد. عشق بهترین شیوه ما با درد جدا بودن است» (یالوم، ۱۳۹۵: ۳۷۰).

فروم دو اصطلاح عشق نمادین و عشق بالغانه را برای اقسام عشق به کار برده است و در نظر او «همه اشکال عشق برای اندوه، ناشی از جدا بودن پاسخ یکسانی به همراه نمی‌آورند. او میان یگانگی نمادین (عشق تنزل یافته) و عشق رشد یافته، تمایز قائل است. عشق نمادین که شامل نوع فعال (سادیسیم یا آزارگری) و نوع منفعل (مازوخیسم یا آزارطلبی) است، گونه‌ای هم‌آمیزی است که در آن هیچ‌یک از طرفین کامل یا آزاد نیست» (یالوم، ۱۳۹۵: ۹۱). عشق بالغانه، وحدانیت به شرط حفظ فردیت و تمامیت است. در عشق این تناقض وجود دارد که دو موجود یکی می‌شوند و باز دو موجود می‌مانند» (همان: ۳۷۱).

یالوم به نقل از فروم، درباره عشق نمادین می‌گوید: «فردی که رویکردی محتکرانه، پذیرنده و استثمارگرانه دارد، از بخشش احساس تهی شدن یا ناتوانی می‌کند. فردی که رویکرد کاسب‌کارانه دارد، وقتی قرار باشد ببخشد و در مقابل نستاند، حس می‌کند فریب‌خورده و مغبون شده است؛ ولی برای انسان رشد یافته، مولد بخشش و نشانه قدرت، ثروت و وفور است. فرد با عمل بخشیدن، زنده‌بودن خویش را به بیان درمی‌آورد و آن را تقویت می‌کند. انسانی که می‌بخشد چیزی را در انسانی دیگر می‌آفریند و آنچه بدین ترتیب آفریده شده، دوباره به سوی خودش

بازمی‌گردد؛ فرد در بخشش حقیقی نمی‌تواند آنچه را که به او باز بخشیده می‌شود، نپذیرد و نستاند. بخشش دیگری را هم بخشنده می‌کند و هر دو در لذت آنچه آفریده‌اند، سهیم می‌شوند» (همان: ۳۷۲).

از نظر یالوم مهم آن است که درمانگر عشق را نوعی منش بداند تا آنکه به رابطه عاشق و ابژه‌ی عشقی‌اش بپردازد. «خیلی پیش می‌آید که پیوند انحصاری با یک انسان را دلیل شدت و اصالت عشق فرض می‌کنیم؛ ولی چنین عشقی به اصطلاح فروم، عشق نمادین یا خودپرستی بیش از اندازه است و در فقدان توجه و علاقه دیگران، محکوم به فروپاشی در درون خویش است. در عوض عشق عاری از نیاز، شیوه فرد برای ارتباط با دنیاست» (همان: ۳۷۳).

یالوم، فرد عاشق را از تفکر کردن به مراتب بالا، درمانده می‌بیند، زیرا معتقد است: او در این لحظه، تحت سیطره امیال شدید درونی خود قرار دارد؛ بنابراین، برای غلبه کردن بر درد و رنج عشق با الهام از «اسپینوزا» توصیه‌هایی می‌کند و می‌گوید: «از آنجایی که عقل، به من می‌گوید چه چیزی بهتر است، پس من باید یاد بگیرم، برای رهایی از درد عشق، تحت هدایت عقلم زندگی کنم. همچنین، باید به بیماران عاشق، متذکر شد که عشق، تنها در وجود کسی است که عشق می‌ورزد، نه در وجود کسی که مورد عشق ورزیدن قرار می‌گیرد. پس راهکار یالوم برای رهایی از این دغدغه، یک راهکار عقلانی است» (یالوم، ۱۳۹۱: ۲۳۳).

۲- ۸- مذهب عشق

عشق به خدا، متضمن علم و عمل و کمال است. عاشق، معشوق حقیقی را از معشوق‌های مجازی تمییز می‌دهد. به واسطه آداب معنوی، تحت راهنمایی یک شیخ بر طلب و نیاز خود می‌افزاید و همه چیز غیر از معشوق، از جمله خودش را، نفی می‌کند تا فقط او بماند.

ملّت عشق از همه دین‌هاست جداست عاشقان را ملّت و مذهب خداست

(مثنوی: ۳۴۳/۲)

مولانا اذعان می‌دارد که ملّت و مذهب عاشقان خداوند و تنها هدف غایی و نهایی آن‌ها

رسیدن به درگاه پروردگار است. همچنین مولانا می‌گوید:

هر چه جز عشق خدای احسن است گر شکرخواری است آن جان‌کندن است

چیست جان‌کندن؟ سوی مرگ آمدن دست در آب حیاتی نازدن

(مثنوی: ۲۲۷/۱)

مولانا عشق حق و سیر الی الله را آب حیات می‌داند؛ زیرا بنده‌ای که از همه چیز و حتی از هستی خود در راه حق بگذرد، به بقاء الله می‌رسد که همان جاودانگی است و در مقابل آن چسبیدن به دنیا و مناصب، آن سوی مرگ آمدن است.

یالوم برخلاف نظر مولانا، عشق به خداوند را قبول ندارد، بلکه معتقد به عشق برادرانه است. عشق برادرانه در نظر او بنیادی‌ترین گونه عشق است. تجربه یگانگی با همه انسان‌ها که مشخصه اش همین فقدان انحصارگرایی است. او در توصیف این نوع عشق از انجیل، الهام گرفته است. در انجیل آمده است: «مقصود عشق باید افراد رنجور، مستمند، بیوه، یتیم و بیگانه باشد. عشق به این افراد منفعت و هدفی در پی ندارد و دوست داشتنشان، همان عشق عاری از نیاز و برادرانه است» (یالوم، ۱۳۹۵: ۳۷۲).

از نظر یالوم علاقه به دیگری به معنای رابطه‌ای مبتنی بر از خودگذشتگی و نوع دوستی است. «فرد توجه به خود و آگاهی از خود را کنار می‌گذارد؛ ارتباط برقرار می‌کند، بدون این فکر که او درباره من چه فکر می‌کند یا این رابطه چه سودی برایم دارد. فرد در پی تحسین، پرستش، تسکین جنسی، قدرت و پول نیست. فرد در آن واحد فقط با آن دیگری ارتباط دارد. هیچ طرف سومی وجود ندارد که به صورت واقعی یا خیالی، این رویارویی را به تماشا بنشیند؛ به عبارت دیگر، فرد باید با همه وجودش ارتباط برقرار کند. اگر بخشی از او جای دیگری باشد، مثال به بررسی اثر رابطه بر شخص سومی بپردازد، فرد به همان میزان، قادر به برقراری ارتباط نبوده است» (همان: ۳۷۳).

۲- ۹- عشق و عقل

کلمه «عقل» در بیرون از متن، دارای ابهام است. عقل، واقعیتی با ابعاد گسترده است که پایین‌ترین درجه آن پیوندی نزدیک با نفس دارد، اما بالاترین آن از جوهر فرشتگان است. انسان باید جدّ و جهد کند تا بر عقل جزئی‌اش که تحت سیطره نفس است، غلبه کند. او باید در طلب هدایت عقل کلی که در انبیا و اولیا تجسم یافته است، باشد و نهایتاً باید عقل کلی را در وجود خویش بیابد و کاملاً مطیع طبیعت ملکی‌اش گردد. مولوی می‌فرماید:

چون فرشته و عقل کایشان یک بُدند

بهر حکمت هاش دو صورت شدند

(مثنوی: ۲۳۱/۳)

مولانا معتقد است که نفس آدمی و شیطان در اصل، یکی بوده است؛ چنان که فرشته و عقل معرفت یاب، هم یک وجود با دو جلوه گوناگون بوده‌اند؛ بنابراین، هیچ تردیدی وجود ندارد که عقل، خواه جزئی یا کلی، مخلوق است، زیرا «اولین چیزی که خداوند خلق کرد، عقل بود، لذا وقتی انسان به مقام فنا می‌رسد، عقل درون او نیز فنا می‌شود و بلکه عقل را پشت سر می‌نهد. در مقام «انا الحق» فقط خدا باقی می‌ماند. در آن حال، ممکن نیست عقلی در میان باشد که انسانی به مدد آن خدا را بشناسد، زیرا در آن مقام حتی انسان هم وجود ندارد، بلکه تنها یگانه مطلق در میان است.

این محدودیت‌های عقل و حتی عقل کلی، به صورت رمزی در شرح‌های مربوط به صعود پیامبر(ص)، طی معراج اش، بیان شده است: جبرئیل که راهنمای پیامبر(ص) بود، تجسم عقل کلی است، فقط قادر بود او را تا منتهی الیه شجره طوبی در سدره المنتهی، در بالاترین حد آسمان هفتم همراهی کند. وقتی هر دو به آن نقطه رسیدند، جبرئیل به پیامبر(ص) گفت که دیگر نمی‌تواند جلوتر برود، چون پرهایش خواهد سوخت. به همین خاطر پیامبر(ص) آخرین مرحله را به تنهایی طی کرد.

چون گذشت احمد ز سِدِرِه و مَرصَدش	وز مقامِ جبرئیل و از حَدش
گفت او را هین بَپَر اندر پی‌ام	گفت: رَوِ رَوِ من حَریفِ تو نی‌ام
باز گفت او را بیا ای پرده سوز	من به اوجِ خود نرفتستم هنوز
گفت: بیرون زین حد ای خوش فَرَمَن	گر زَنم پَرّی، بسوزد پَرّ من

(مثنوی: ۵۰۳/۴)

ابیات فوق، بیانگر معجزه معراج پیامبر اسلام(ص) است که در آن پیامبر(ص)، به حضرت حق رسید؛ اما جبرئیل با او تا سدره المنتهی رفت و پیش‌تر نتوانست برود و عبارت پرده سوز در بیت فوق، یعنی ای کسی که به دلیل تقرّب به خدا، پرده‌ای میان تو و حق نمانده است.

هرچند، انتقادات مولانا راجع به عقل از نگاه عشق را باید از بافت کلّ تعالیمش که در آن‌ها عقل نقش عمده و مثبتی دارد، استخراج کرد، زیرا عقل، تمهید و مقدمه‌ای ضروری برای عشق و هدایت آدمی به آستانه الهی است؛ چنان که جبرئیل، راهنمای پیامبر(ص)، در معراج بود، اما واپسین قدم سیر و سلوک را فقط با پای عشق و نیستی می‌توان طی کرد.

عقل چون شحنه ست، چون سلطان رسید	شحنه بیچاره در کنجی خزید
عقل سایه حق بود حق آفتاب	سایه را با آفتاب او چه تاب

(مثنوی: ۲۳۱/۴)

مولانا می گوید، سلطان حق است یا تجلی حق که در برابر آن عقل کمال طلب هم باید به کنجی برود و چون سایه ای در تابش آفتاب محو شود.

یکی از نظریه های اخلاقی که در مکاتب واقع گرایی طبیعی، مطرح می شود، لذت گرایی است. واقع گرایان طبیعی یا علمی معتقدند، ماده، واقعیت نهایی است و هستی یا وجود، عبارت است از آنچه در تجربه حسی ما آشکار می گردد و جز این، هیچ امر دیگری به عنوان واقعیت وجود ندارد. لذت گرایان که طیف وسیع و گسترده ای را شامل می شوند، بر این باورند که «یگانه معیاری که می توان با آن ارزش افعال آدمی را محاسبه کرد، لذت است» (مصباح یزدی، ۱۳۹۴: ۱۱۷) و «عمل و رفتار درست، عملی است که دست کم به اندازه هر بدیل دیگری، غلبه لذت بر الم را در پی داشته باشد» (فراکنا، ۱۳۷۶: ۱۷۹).

یالوم نیز معتقد است، لذت یکی از منابع معنابخش زندگی است. لذت های مورد نظر یالوم، صرفاً لذت های جسمانی نیست، او به لذت های معنوی فارغ از سرچشمه های دینی نیز نظر دارد؛ مانند نوع دوستی، از خود گذشتن و فرارفتن از خود. این لذت ها بیشتر سرچشمه هایی انسانی و اخلاقی دارند. یالوم دیدگاه لذت گرایان به زندگی را چنین توصیف کرده است: «از دیدگاه لذت گرایانه، هدف زندگی به تمامی زیستن، به خاطر سپردن حس شگفتی در برابر معجزه زندگی، غوطه وری در آهنگ طبیعی زندگی و جستجوی لذت به عمیق ترین شکل ممکن است. روان شناسی انسان گرا این پیام را این گونه مطرح می کند، زندگی یک هدیه است دریافتش کنید، بگشاییدش، قدرش را بدانید، به کارش بگیرید و از آن لذت ببرید» (یالوم، ۱۳۹۵: ۴۳۷)

از نظر یالوم این دیدگاه میراثی کهن است. او سرچشمه های این نظریه کهن را در یونان باستان جستجو کرده است. یالوم می گوید: «افلاطون در فیلبوس، مباحثه ای در باب هدف شایسته هر انسانی مطرح کرده است. وی در این مباحثه، نظر دو دیدگاه رقیب را نقل کرده است؛ یک دیدگاه معتقد است فرد باید هوش، دانش و خرد را هدف قرار دهد. دیدگاه مخالف آن است که لذت، تنها هدف حقیقی در زندگی است» (همان: ۴۳۸).

در توضیح نظر یالوم می توان گفت: «نظریه لذت گرایی، سابقه ای طولانی در تاریخ فلسفه دارد و به طور مشخص به قبل از افلاطون و ارسطو برمی گردد» (طاهریان، ۱۳۸۹: ۹۲) از نظر لذت گرایان، خوب همان لذت است. به تعبیر دیگر، «هر چیزی که خوشایند و لذت بخش باشد، خوب است و برعکس هر چیزی که خوب است، خوشایند و لذت بخش نیز هست» (فراکنا،

۱۳۷۶: ۱۸۱)، «این نظریه در یونان باستان توسط افلاطون و ارسطو مورد نقد جدی قرار گرفت» (طاهریان، ۱۳۸۹: ۳۹۲).

از آنجایی که یالوم، تنها به جنبه‌های مادی و جسمانی لذت توجه ندارد. لذت بردن از زندگی در نظر او یعنی زندگی را به‌طور کامل زیستن و بهره‌مندی حداکثری از نعمت زندگی و بسته به نگرش فرد، می‌تواند لذت‌های مادی و یا معنوی و یا توأمان را دربرگیرد و نوع آن، به انتخاب فرد بازمی‌گردد. یالوم معتقد است، «لذت‌گرایان با دلایل محکم می‌گویند، لذت خود به‌عنوان یک هدف، توضیحی قانع‌کننده و بسنده برای رفتار انسانی است. لذت‌گرایی می‌گوید، فرد برای آینده برنامه‌ریزی می‌کند و مسیر پیشرفتش را یکی پس از دیگری برمی‌گزیند. اگر و تنها اگر احساس کند آینده برایش خوشایندتر خواهد بود» (یالوم، ۱۳۹۵: ۴۳۷).

۲-۱۰- بررسی تطبیقی

یالوم معتقد است، عشق باید بالغانه و رشد یافته باشد. او دوست داشتن را به معنای توجه فعال داشتن به زندگی و تلاش کردن برای رشد دیگری می‌داند؛ یعنی معتقد است: عشق با خود، مسئولیت به‌دنبال می‌آورد و فرد عاشق باید در برابر نیازهای جسمانی و روانی معشوق، پاسخگو باشد و برای منحصر به فرد بودن او ارزش قائل شود.

مولانا نیز دقیقاً بر همین مسئله، تأکید دارد و همانند یالوم معتقد است که عشق به زندگی معنا و گرمی می‌دهد و همچنین عشق با خود مسئولیت را دنبال می‌آورد و ... که هم‌سو بودن او در این نظریه با یالوم به‌وضوح در اشعارش نمایان است.

تلخ از شیرین لبان خوش می‌شود	خار از گلزار خارکش می‌شود
حنظل از معشوق خرما می‌شود	خانه از هم‌خانه صحرا می‌شود
ای بسا، از نازنینان خارکش	بر امید گل‌عداز ماهوش
ای بسا، حمال گشته پشت ریش	از برای دلبر مه روی خویش
کرده آهنگر جمال خود سیاه	تا که شب آید ببوسد روی ماه
خواجه تا شب بر دکانی چارمیخ	زآنکه سروی در دلش کرد است بیخ
تاجری دریا و خشکی می‌رود	آن به مهر خانه‌نشینی می‌دود

(مثنوی: ۳۲/۳)

مولانا در تأثیر عشق و کشش‌های درون سخن گفته است و می‌گوید، انسان‌ها، رنج را تحمل می‌کنند به این امید که به وصال برسند. در این ابیات، مولانا می‌گوید: عشق همان چیزی است که زندگی معنا، گرمی و انگیزه می‌بخشد و همه مشقت و سختی‌ها را به خاطر ماه روی تحمل می‌کند و در بیت:

هر که را با مرده سودایی بود بر امید زنده سیمای بود

(مثنوی: ۳۲/۳)

بیان می‌کند، هرکسی که کارش با مرده‌هاست، منظور از مرده‌ها همان جمادات است، به امید معشوق و زیباروی این کار را انجام می‌دهد. مولانا تا حدودی با نظریات یالوم در مورد عشق هم-سو و هم‌عقیده است؛ اما بعد از این عشق مجازی مولانا گام را فراتر می‌نهد.

بر امید زندگی کن اجتهاد کو نگردد بعد روزی دو، جماد

مونسی مگزین خسی را از خسی عاریت باشد درو آن مونسی

(مثنوی: ۳۲/۳)

مولانا می‌گوید این زنده‌های عالم خاک را رها کن و به زنده‌ای روی آور که جاودان زنده است، به خدا تکیه کن. همچنین توصیه می‌کند و می‌گوید که موجود پستی را از پستی مونس خود نکن. این ابیات، بیانگر این نکته است که مولانا نظر به همه مونس‌های این جهانی دارد و پدر، مادر، دایه و الله و هرکس که عزیز است به غیر از خداوند، هیچ کدامشان با ما نمی‌ماند. مولانا می‌گوید: عشق می‌تواند همه این‌ها باشد، اما مراقب باش چیزی که به زندگی معنا و ارزش می‌دهد، شبهه و تهی نباشد، عشق ماندگار و ارزشمند را انتخاب کن و دل به امور زودگذر و فانی نبند.

زانکه عشق مردگان پاینده نیست زآنکه مرده سوی ما آینده نیست

عشق آن زنده گزین، کو باقی است کز شراب جان‌فزایت ساقی است

(مثنوی: ۳۲/۳)

مولانا می‌گوید که همه زندگان فانی‌اند و عشق به آن‌ها پس از مرگ آن‌ها مصیبت و غم به بار می‌آورد؛ اما زنده باقی همیشه هست و عشق او شرابی است که جان و زندگی را در عاشق، افزایش می‌دهد و همواره زندگی تازه می‌بخشد.

یالوم عشق ورزیدن بالغانه را دارای اجر و ثواب می‌داند، زیرا معتقد است این نوع عشق ورزیدن فرد را بی‌نیاز، متحول و توانا می‌سازد و از این طریق تنهایی اگزیستانسیال فرد، فروکش

می‌کند. عشق بالغانه، یعنی عشقی که در اثر آن، فرد قدرتمند و مستقل شود، نه ضعیف ناتوان و وابسته، بنابراین برای غلبه کردن بر درد و رنج عشق می‌گوید: «از آنجا که عقل من می‌گوید، چه چیزی بهتر است، پس من باید یاد بگیرم برای رهایی از درد عشق، تحت هدایت عقلم زندگی کنم» (یالوم، ۱۳۹۶: ۵۱۷)؛ همچنین به بیماران عاشق متذکر می‌شود که «عشق تنها در وجود کسی است که عشق می‌ورزد، نه در وجود کسی که مورد عشق ورزیدن قرار می‌گیرد» (همان: ۲۳۳)؛ سپس راهکار یالوم برای رهایی از این دغدغه، یک راهکار عقلانی است؛ اما وقتی صحبت عشق از نظر عارفان شرقی می‌شود، بلافاصله بحث حقیقی یا مجازی بودن آن و یا بحث جسمانی یا معنوی و روحانی بودن آن مطرح می‌شود.

۳- نتیجه‌گیری

در نظام فکری مولانا عشق با نگرشی الهی تحلیل و تفسیر شده است؛ لذا در ارتباط با خداوند است که انسان به حقیقت عشق دست می‌یابد؛ بنابراین در انواع عشق، توجه آن‌ها معطوف به عشق الهی است. در نظر یالوم، عشق در ارتباطی انسانی، تحلیل و تفسیر می‌شود. درک عشق در نگرش یالوم مستلزم درک درست تنهایی است. او عشق را به دو نوع بیمارگونه و بالغانه تقسیم کرده است. عشق بالغانه، عشق انسان تکامل یافته است. عشق بیمارگونه، نشأت گرفته از شخصیتی رشد نیافته است. یالوم در عشق تکامل یافته از مبانی اگزیستانسیالیستی خود همچون تفرّد و تنهایی، فاصله گرفته و افراد را به ارتباطی همراه با نوع دوستی و از خودگذشتگی با دیگران سوق داده است.

خاستگاه عشق در فلسفه مولانا، مبانی هستی‌شناسی آن‌هاست و تحلیلی که از عشق ارائه کرده، تحلیلی وجودی است. در این تفسیر همان‌طور که وجود انسان در ارتباط با خداوند اصالت پیدا می‌کند، مسائل مربوط به زندگی انسان نیز متناسب با این هویت تحلیل شده است؛ لذا در ارتباط با خداوند است که انسان به حقیقت عشق دست می‌یابد. مولانا تحلیلی وجودی از عشق ارائه داده است. در نگرش وحدت وجود، عشق امری اشتدادی است و افراد به تناسب بهره وجودی‌شان از آثار عشق الهی برخوردار می‌شوند و در تحلیل وحدت وجودی، بر مبنای تجلی صفات الهی از عشق الهی برخوردار خواهند شد. در این نوع عشق هویت ارتباطی انسان، نمود بیشتری دارد؛ لذا تأثیرگذاری عشق در معنای زندگی بیشتر است؛ اما خاستگاه عشق در نگرش یالوم مبانی اگزیستانسیالیستی اوست. در نظر او عشق در ارتباطی انسانی تحلیل و تفسیر می‌شود.

مبدأ عشق به زعم یالوم درک درست تنهایی است. او عشق را به دو نوع بیمارگونه و بالغانه تقسیم کرده است. عشق بالغانه، عشق انسان تکامل یافته است که هویت اصیلش را مطابق با نظام فکری یالوم باز یافته است. عشق بیمارگونه، نشأت گرفته از شخصیتی رشد نیافته است. کسی که قادر نبوده استعدادهای خاص انسانی اش را به ظهور برساند، به واسطه چنین عشقی و از سر نیاز و تهیدستی به دیگران پناه می برد. نکته قابل توجه این است که اگرچه از نظر یالوم مسئله عشق از تنهایی شروع می شود؛ ولی در نهایت به حل مشکل تنهایی می انجامد.

منابع

کتابها

- ۱- افلاطون، (۱۳۹۸)، مجموعه آثار افلاطون، تهران: خوارزمی.
- ۲- سلطان ولد، (۱۳۱۶)، ولدنامه، مقدمه و تصحیح جلال الدین همایی، تهران: آگاه.
- ۳- غنیمی هلال، محمد، (۲۰۰۴)، الادب المقارن، مصر: نهضة مصر.
- ۴- فراکتا، ویلیام کی، (۱۳۷۶)، فلسفه اخلاق، ترجمه هادی صادقی، قم: طه.
- ۵- کفافی، محمد عبدالسلام، (۱۳۸۹) ادبیات تطبیقی، ترجمه سید حسین سیدی، مشهد: به نشر.
- ۶- مجلسی، محمدباقر، (۱۳۶۰)، بحار الأنوار، بیروت: دارالاحیاء.
- ۷- مصباح یزدی، محمدتقی، (۱۳۹۴)، آموزش فلسفه، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
- ۸- مولوی، جلال الدین محمد، (۱۳۶۳)، مثنوی معنوی، تصحیح نیکلسون، تهران: مولی.
- ۹- یالوم، اروین، (۱۳۹۵)، روان درمانی اگزستانسیال؛ ترجمه سپیده حبیب؛ تهران: نی.
- ۱۰- _____، (۱۳۸۹)، مامان و معنای زندگی؛ ترجمه سپیده حبیب؛ چاپ پنجم، تهران: قطره.
- ۱۱- _____، (۱۳۹۶)، یالوم خوانان (گلچینی از مشهورترین آثار اروین یالوم)، ترجمه حسین کاظمی یزدی، تهران: پندار تابان.
- ۱۲- _____، (۱۳۹۱)، درمان شوپنهاور، ترجمه حمید طوفانی و زهرا حسینیان، مشهد: ترانه.

۱۳- _____، (۱۳۸۸)، خیره به خورشید نگرستن، ترجمه اورانوس قطبی نژاد آسمانی و پروانه والی، تهران: ایران بان.

۱۴- _____، (۱۳۸۹ الف)، هنر درمان، نامه سرگشاده به نسل جدید روان درمانگران و بیمارانشان، ترجمه سپیده حبیب، تهران: قطره.

مقالات و پایان نامه

۱- آقا محمدی، خدیجه، (۱۳۹۰)، «مقایسه عشق در مثنوی مولانا و بهگود گیتا»، پایان نامه کارشناسی ارشد، استاد راهنما نوری سادات شاهنگیان، دانشگاه الزهرا.

۲- بخشی، علی و دیگران، (۱۳۹۹)، «بررسی و تحلیل مفهوم تیسیر در مثنوی معنوی و غزلیات شمس از مولانا و مقایسه آن با آراء فقه اسلامی»، جستارنامه ادبیات تطبیقی، ش ۴، صص ۱۴۰-۱۶۰.

۳- پوراکبر، لیلا، (۱۳۹۹)، «بررسی تطبیقی معنای زندگی از دیدگاه ابن سینا، ملاصدرا و اروین یالوم»، رساله دکتری، استاد راهنما دکتر عین الله خادمی، دانشگاه تربیت دبیر شهید رجایی.

۴- جاویدمظفری، سارا و علیمی، ماندانا، (۱۳۹۷)، «تحلیل روایت شناختی داستان طوطی و بازرگان مثنوی بر اساس نظریه زمان در روایت ژرار ژنت»، مجله جستارنامه ادبیات تطبیقی (فارسی - انگلیسی)، ش ۶، صص ۳۵-۵۵.

۵- دیلمی نژاد، حلیمه، (۱۳۹۸)، «کاربرد عشق در قرآن و اندیشه های مولانا و هگل بر اساس رویکرد بینامتنیت»، نشریه زبان و ادبیات فارسی آزاد سنندج، ش ۴۱، صص ۱۱۱-۱۴۰.

۶- سلمان پور، راضیه و دیگران، (۱۳۹۶)، «تأثیر ارتباط انسانی بر کاهش اضطراب از دیدگاه یالوم و مولانا در مثنوی»، فصلنامه تخصصی زبان و ادبیات، ش ۱۶، صص ۱۱-۳۲.

۷- طاهریان، مهدی، (۱۳۸۹)، «رابطه لذت و خوبی و دلالت های تربیتی آن»، مدیریت اسلامی، ش ۸۰، صص ۹۱-۱۰۶.

۸- عباسپور، امین، (۱۳۹۳)، «مواجهه با مرگ؛ مطالعه تطبیقی بین مولوی و اروین یالوم». پایان نامه کارشناسی ارشد، استاد راهنما دکتر احدفرامرز قراملکی، دانشگاه تهران.

۹- قلعه، الهه، (۱۳۹۷)، «معنای زندگی از نظر مالصدرا و اروین یالوم». پایان نامه کارشناسی ارشد. استاد راهنما دکتر شهناز شایانفر، دانشگاه الزهرا.

۱۰- کریمی نژاد، سوزان، (۱۳۹۷)، «تحلیل و بررسی ریخت شناسی داستان هبوط و تعالی در غزلی از دیوان شمس»، فصلنامه تخصصی تفسیر و تحلیل متون زبان و ادبیات فارسی، ش ۳۷، صص ۵۱-۶۶.

۱۱- معصومی، شمس‌الدین، (۱۳۹۷)، «مرگ و تنهایی از دیدگاه ارین یالوم». پایان‌نامه کارشناسی ارشد. استاد راهنما دکتر مریم ثقفی، دانشگاه آزاد تهران جنوب.

(۱) نظری منظم، هادی (۱۳۸۹). «ادبیات تطبیقی؛ تعریف و زمینه‌های پژوهش»، نشریه ادبیات تطبیقی، دانشگاه کرمان، ش ۳، صص ۲۲۱-۲۳۷.